

تفسیر، اصول و مبانی آن در حقوق عمومی

علی بابایی مهر*

دانشجوی دکتری حقوق عمومی و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی چالوس
(تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۰/۱۲؛ تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۲/۱۲)

چکیده

تنها قوانین واضح، روشن و بدون ابهام از قانون گذار مورد انتظار است، با وجود دقت فراوانی که اصولاً به هنگام تدوین و تصویب قانون به عمل می‌آید، در زمان اجرا ابهاماتی رخ می‌نماید که نیاز به تفسیر دارد. تفسیر قانون، امری دشوار است و نیازمند روشی قانونمند می‌باشد، واگذار کردن آن به سلايق و افکار شخصی هر دادرس و حقوق دان امری شایسته نیست، بدین جهت، فکر تدوین قانونی که خود، اصول و قواعد تفسیر قانون را تبیین کند، مدت‌ها مدنظر حقوق دانان بوده، ولی به دلایلی که شاید دشواری کار از آن جمله باشد، این عقیده عملی نشده است. این مقاله، با نگرشی فلسفی به اصول و مبانی تفسیر، این نظر را می‌پذیرد که کار تفسیر قانون باید برعهده نهاد انتخابی باشد، تا مبادرت به ارائه تفسیر معقول، بی‌طرف و متعارف از قوانین بنماید.

واژگان کلیدی

تفسیر، اصول حقوقی، قانون اساسی، قانون عادی، قوانین کیفری.

مقدمه

هیچ قانون گذاری، توانایی پیش‌بینی کلیه شرایط و قیود مرتبط با احکام و موضوعات حقوقی را ندارد و از وضع قانونی عام و فراگیر عاجز است و حتی در صورت تدوین قانون، خصیصه کلی بودن قانون، از یک سو و خطاپذیری انسان از جهتی دیگر، سبب بروز ابهام، اجمال و تعارض در قوانین می‌شود. همچنان‌که محدودیت‌های قانون گذاری و عدم احاطه قانون گذار بر تمام مسایل اجتماعی منجر به سکوت قانون در موارد متعدد می‌گردد، به این جهت بود که هر مونتیک حقوقی یا همان روش‌شناسی علم حقوق که ناظر به قوانین و سیاست‌های کلی اعلام شده از سوی قانون گذار است، شامل مقررات دولتی و قراردادهای اداری می‌شود که در اواخر قرن بیستم به عنوان پایه اصلی مباحث مبانی حقوق عمومی، در نوشته‌های حقوقی حقوق دانان و فلاسفه حقوق در غرب مطرح شد. براین اساس، برای حل مشکل گفته شده، حقوق دانان و دادرسان به تفسیر قانون که به یک معنا، یافتن حکم هر موضوع حقوقی از دیدگاه قانون گذار است، دست می‌زنند. این مقاله ضمن ارائه تعریفی از تفسیر و ذکر انواع آن، روش‌ها و اصول حاکم بر تفسیر را با تأکید ویژه بر قانون اساسی بیان می‌کند.

مبانی تفسیر

مفهوم تفسیر

تفسیر در لغت به معنای تبیین، توضیح، کشف و آشکار ساختن امور پوشیده و مخفی است. حقوق دانان در بیان معنای تفسیر عقاید مختلفی دارند.

«زنی» معتقد است، تفسیر قانون عبارت است از آشکار ساختن قاعده یا قواعد قانونی، به عنوان مقدمه‌ای برای تطبیق آن بر حالات و شرایط خاصی که پدید می‌آید. «دمولوب» در این باره چنین می‌نویسد: تفسیر قانون عبارتست از تعیین قلمرو و تطبیق آن؛ بحث و جستجوی الفاظی که قانون گذار از آن استفاده کرده است و رسیدن به مراد قانون گذار بی‌آنکه تغییر یا تبدیلی در قانون به وجود آید.

«عبدالرازق احمد النهوری» در تعریف تفسیر می‌گوید: تفسیر قانون، یعنی توضیح دادن الفاظ مبهم آن، تکمیل کاستی‌ها و اجمال موجود در عبارات آن، استخراج و رفع نقصان‌های موجود در احکام آن و ایجاد هماهنگی و رفع تناقض بین اجزای مختلف آن.

«کاپیتان» در تعریف تفسیر می‌گوید: تفسیر قانون عبارتست از تعیین مدلول حقیقی قوانین متداول (دیلمی، ۱۳۸۲، ص ۸).

«دکتر کاتوزیان» تفسیر را این‌گونه تعریف می‌کند: تفسیر قانون عبارت است از تعیین معنی دقیق و گستره قاعده حقوقی (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۲۱۰).

«ریکاردو گواستنی» در تعریف تفسیر حقوق می‌نویسد: تغییر حقوق تنها کوششی است در جهت شناخت؛ یعنی دقیقاً پی بردن به قواعدی که در منابع حقوق منعکس و متبلور است.

«دکتر جعفری لنگرودی» معتقد است که تفسیر قانون عبارت است از تعیین مدلول حقیقی قوانین متداول. ایشان معتقد است که مورد تفسیر قانون یکی از دو مورد ذیل است:

الف) مفهوم قانون روشن نباشد.

ب) یا مفهوم قانون روشن است، ولی در سعه و ضیق آن شک است (جعفری لنگرودی،

۱۳۸۳، ص ۱۰۸).

بنابر آنچه که گذشت، عناصر اصلی تفسیر قانون عبارت است از:

۱. شرح و توضیح الفاظ و عبارات مبهم قانون،
۲. تبیین و تفصیل نصوص قانونی،
۳. یافتن حکم موضوعات و شرایطی که حکم آن در قانون آشکارا مشخص نشده است.

۴. رفع تناقض یا تعارض موجود بین بخش‌های مختلف قانون،

۵. تلاش در جهت کشف اراده واقعی قانون‌گذار،

۶. پرهیز از تبدیل و تغییر در قانون.

تعریفی که هر فرد از تفسیر قانون دارد، با مکتب تفسیری که بر می‌گزیند، رابطه مستقیم دارد، بدین جهت برخی معتقدند که بین اجرای قانون و تفسیر قانون تفاوت وجود دارد، زیرا درخصوص اجرای قانون، معنی و قلمرو قاعده حقوقی معین است و دادرس باید مصداق خارجی آن را تمیز دهد و با تشکیل قیاس منطقی حکم را اجرا کند. برای مثال، مأمور مالیات می‌داند که هر شخصی باید بخشی از درآمد خود را به دولت بدهد و پس از تمیز میزان درآمد مؤدی، حکم آن را در مورد او به اجرا می‌گذارد. ولی در تفسیر قانون،

قضیه به گونه‌ای دیگر است، برخلاف آنچه که در قبل گفتیم، باید پیش از تشکیل این قیاس، معنی کبرای آن را، از طریق وسایل منطقی و تاریخی تمیز دهد و مقصود قانون‌گذار را معین کند. در این فرض تفسیر، مقدمه اجرای قانون است و خود به تحقیق خاص و پیچیده‌ای نیاز دارد و نباید آن را اجرای ساده قانون بینداریم (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ۲۱۵).

عده‌ای دیگر مسایل مربوط به اجرای قانون را در قلمرو تفسیر قرار می‌دهند، به نظر این عده، افزون بر تعیین معنی قاعده حقوقی، هرگونه تلاش برای تطبیق آن به یاری قواعد اصولی، لغوی، منطقی و اهداف اجتماعی موردنظر برای آن قاعده حقوقی را در حوزه تفسیر قانون جای می‌دهند (دیلمی، ۱۳۸۲، ص ۱۰).

ضرورت تفسیر

هرچند قانون‌گذار در موقع تنظیم و تدوین قانون سعی می‌کند که با به کار بردن کلمات و جملات صریح و روشن، مقصود خود را بیان کند تا مفاد آن بر کلیه مصادیق و موارد و اشباه و نظایری که موردتوجه او بوده، صادق باشد. با وجود این، گاهی قانون، از وضوح و قاطعیت لازم برخوردار نبوده و ناقص، مجمل و مبهم تنظیم می‌شود، و در مواردی قانون قادر به پیش‌بینی همه مسایل نبوده و در برخی موارد ساکت است. در این صورت مجریان قانون و محققان ناگزیر از تفسیر قانون هستند (گلدوزیان، ۱۳۷۷، ص ۹۵).

اگرچه قانون‌گذاران از دیرباز این ادعا را داشتند که قانون آنها به تنهایی می‌تواند تمام روابط اجتماعی را اداره کند و نظم حقوقی مطلوب را برپا دارد، ولی تجربه تاریخی نشان داد که این ادعایی گزاف است، قانون‌گذار هرچه قدر دقیق و نکته‌سنج باشد، نمی‌تواند تمام مسایلی را که مردم در زندگی روزمره خود با آن روبرو هستند، پیش‌بینی کند. اگر به فرض محال، قانون‌گذار توان احاطه بر همه روابط پیچیده اجتماعی را در زمان خاص داشته باشد، با زنجیر قانون نمی‌توان این توده زنده و متحرک را در بند کشید و در مقطعی از زمان آن را حبس کرد. این ادعا همچون حبس زمان و جلوگیری از حرکت هستی است و پیشرفت تمدن و مقتضیات سیاسی هر روز ممکن است، مسایل نویی را به وجود آورد که در زمان وضع قانون مطرح نبوده است. وضع مقررات جدید راه‌حل مطلوبی برای از بین بردن این مشکلات نیست، زیرا نه تنها قوه مقننه قادر نیست که برای تمامی روابط گوناگون مردم قواعد خاص وضع کند، تفصیل زیاده از حد قانون نیز به نوبه خود مشکلات جدیدی را در یافتن راه‌حل مسایل به وجود خواهد آورد.

از سوی دیگر، با بهانه اجمال، ابهام و تناقض یا نداشتن نص صریح، نه از فصل دعاوی می‌توان امتناع کرد و نه هیچ حقوق‌دانی می‌تواند از یافتن راه‌حل دشواری‌های زندگی منصرف شود (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۲۰۴).

اصل ۱۶۷ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «قاضی موظف است، کوشش کند تا حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد».

این اصل بیانگر یک حکم تکلیفی است و مستنداً به ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی است، اگر دادرس دادگاه به عذر اینکه قوانین موضوعه کشوری کامل و یا صریح نیست و یا متناقض است و یا قانونی وجود ندارد، از رسیدگی و حل و فصل خصومت امتناع نماید، مستنکف از احقاق حق شناخته خواهد شد.^۱ براساس این نص قانونی، قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی در فصل ۱۲ در باب امتناع از انجام وظایف قانونی برای این امر (استنکاف از احقاق حق) مجازات تعیین نموده است؛ ماده ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی در این خصوص مقرر می‌دارد:

«هر یک از مقامات قضایی که شکایت و تظلمی مطابق شرایط قانونی نزد آنها برده شود و با وجود این که رسیدگی به آنها از وظایف آنان بوده، به هر عذر و بهانه، اگرچه به عذر سکوت یا اجمال یا تناقض قانون از قبول شکایت یا رسیدگی به آن امتناع کند، یا صدور حکم را برخلاف قانون به تأخیر اندازد، یا برخلاف صریح قانون رفتار کند، دفعه اول شش ماه تا یکسال و در صورت تکرار به انفصال دائم از شغل قضایی محکوم می‌شود و در هر صورت به تأدیه خسارات وارده نیز محکوم خواهد شد».

۱. ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «قضات دادگاه‌ها موظفند، موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند و الا مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد».

تفسیر قوانین کیفری

در رشته‌های مختلف حقوقی اعم از کیفری، مدنی، تجاری ممکن است که قانون نیاز به تفسیر داشته باشد، ولی آنچه که مسلم است، این است که بین تفسیر قوانین جزایی و تفسیر سایر قوانین تفاوت‌های مهمی وجود دارد، لذا این شهرت ایجاد شد که قوانین کیفری را نباید تفسیر کرد، اگر این گفته به معنی منع دادرس از مجازات عملی باشد که در قانون به صراحت جرم شناخته نشده، درست است، چرا که در امور کیفری، علاوه بر امور مالی، جان، شرف، حیثیت و نیز آزادی‌های افراد مطرح است و شکستن مرز آزادی‌ها باید با احتیاط صورت گیرد و از حدود قوانین فراتر نرود، پس به استناد عرف و زشتی اخلاقی یا تجاوز به مصالح عمومی و قیاس با جرایم قانونی نمی‌توان کاری را که در قانون، کیفری ندارد، جرم شمرد و مجازات کرد. چرا که اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها و قواعد قبح عقاب بلابیان و «تدرء الحدود بالشبهات» مانع از آن است که قاضی بتواند از محدوده نظر قانون‌گذار فراتر رفته و دایره شمول مقررات جزایی را به مواردی که مورد نظر قانون‌گذار نبوده، تعمیم دهد (گلدوزیان، ۱۳۷۷، ص ۹۶).

ولی هرگاه مبنای شهرت این باشد که قانون کیفری نیازی به تفسیر ندارد، باید از آن دست کشید، زیرا دادرس ناچار است که پیش از اجرای قانون، آن را معنی کند و ارکان و شرایط جرم را از آن بیرون بکشد، همین اقدام تفسیر است و اختلاف‌هایی که درباره عناصر جرم و میزان کیفر و چگونگی اجرای آن دیده می‌شود، ناشی از تفسیرهای گوناگون آن است (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۲۰۵).

آیا اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در امور کیفری قابل استناد است، یعنی قاضی در جریان رسیدگی به امور کیفری، آیا می‌تواند به استناد منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر حکم صادر کند؟

پاسخ ساده است، به نظر می‌رسد که باید بین امور حقوقی و امور کیفری تفکیک قایل شد؛ اصل ۱۶۷ قانون اساسی شامل امور حقوقی می‌شود و شامل امور کیفری نمی‌شود. در قانون اساسی براساس اصل یکصد و شصت و نهم (هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده، جرم محسوب نمی‌شود) «اصل قانونی بودن جرم» و براساس اصل سی و ششم (حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد) «اصل قانونی بودن مجازات» مورد توجه قرار گرفته است. و در این

ارتباط ماده ۲ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: «هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد، جرم محسوب می‌شود». بنابراین، استناد به منابع یاد شده، در صورت سکوت قانون، با اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها منافات دارد. حکمت اصل قانونی بودن در این است که هم افراد با دسترسی به قوانین ملی که رسماً انتشار یافته، حق و تکلیف خود را به خوبی می‌شناسند و از ارتکاب جرایم خودداری می‌کنند و هم اینکه مقامات اداری و قضایی مسؤول، در انجام وظایف تعقیب، محاکمه و صدور حکم، تنها قانون را ملاک قرار می‌دهند و به این وسیله امنیت قضایی شهروندان دستخوش پراکندگی و پریشانی نخواهد شد. با صراحت اصل قانونی بودن جرایم (اصل ۱۶۹) و مجازات‌ها (اصل ۳۶) می‌توان بین دعاوی مدنی و کیفری قایل به تفکیک شد؛ به این معنا که در صورت سکوت قانون در دعاوی مدنی، قاضی می‌تواند به منابع فقهی و فتاوی معتبر رجوع کند، ولی در دعاوی کیفری فرض بر این است که تا زمانی که قانون‌گذار عملی را جرم نشناخته، کسی را نباید برای آن عمل مجازات نمود؛ زیرا عقاب بلایبان قبیح است (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۳۱۳). اگرچه که اخیراً ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری، به قاضی اجازه داده است که در صورت سکوت قانون، به استناد منابع فقهی معتبر حکم قضیه را صادر کند.

اهمیت تفسیر قانون اساسی

تفسیر قانون اساسی را با تجدیدنظر در آن نباید اشتباه کرد، تجدیدنظر موقعی است که نیازهایی برای جامعه به وجود می‌آید که احکام مقرر در قانون اساسی جواب‌گوی آن نیستند، در حالی که این اصول و مقررات باید کاملاً تغییر یافته و با نیازها تطبیق داده شوند. ولی تفسیر قانون اساسی هنگامی صورت می‌گیرد که احکام قانون اساسی، وضوح و روشنی لازم را نداشته باشد؛ مثلاً واژه‌ها و سیاق جملات و عبارات، معانی و تعبیر مختلفی را در مقام تفسیر و اجرا تداعی کند که در این صورت باید دید مقصود واقعی واضع قانون اساسی چیست و کدام معنی و تعبیر باید اجرا شود (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۴).

قانون اساسی در بردارنده اصلی‌ترین ساختارهای حقوقی است

قانون اساسی به عنوان عالی‌ترین سند حقوقی - سیاسی هر جامعه سیاسی، انتظام بخش کلیه امور و شئون و تعیین‌کننده روابط متعادل زمامداران و فرمانبرداران آن جامعه است. التزام عملی بر اجرای این قانون مهم، ابواب و منافذ استبداد را مسدود، کرامت

انسانی، آزادی و حرمت افراد را تضمین و موجبات تلاش برای استقرار عدالت سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌نماید (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۶). یک قانون اساسی شایسته باید دارای ۴ پایه اساسی ذیل باشد:

۱. حقوق مردم، ۲. حاکمیت قانون، ۳. تفکیک قوا، ۴. تعادل و توازن قوا.

بنابراین، قانون اساسی به عنوان یک قانون بنیادی و نماد اراده موسس کشور، اهمیت ویژه‌ای دارد، لذا تفسیر آن هم اهمیت ویژه‌ای کسب می‌کند، زیرا عالی‌ترین سند حقوق عمومی است و پایه‌های اساسی نظام سیاسی را تعیین می‌کند و به دلیل همین اهمیت استثنایی است که به طور معمول این اقدام را به مجالس قانون‌گذاری عادی واگذار نمی‌کنند و در پی نهادی هستند که یا سیاست در آن رخنه نکند (مانند دیوان کشور) یا شیوه انتخاب سیاستمداران، آیین رأی‌گیری و اکثریت لازم چنان باشد که، در عین دشواری، هرچه بیش‌تر به آرای عمومی نزدیک شود و از منبع اصلی حاکمیت الهام بگیرد (جان بل، ۱۹۹۸، ص ۴۸).

اصلاح و تغییر قانون اساسی مشکل است

عمل بازنگری در قانون اساسی همانند وضع قانون اساسی توسط قوه مؤسس یا نهادی که به این منظور در خود قانون اساسی پیش‌بینی شده است، انجام می‌گیرد. آیین تجدیدنظر در مورد قوانین اساسی با شیوه معمولی اصلاح و تغییر قوانین عادی متفاوت است. قوانین عادی به وسیله شیوه‌های مرسوم پارلمانی مورد تغییر و اصلاح واقع می‌شوند، ولی در مورد قوانین اساسی، آیین تجدیدنظر طوری پیش‌بینی شده که نتوان به سهولت آنها را تغییر داد. اساساً امر بازنگری قانون اساسی در بیش‌تر کشورها مشروط به دو شرط زمانی و موضوعی است؛ به این معنی که باید از زمان تصویب قانون اساسی مدت زمان معینی بگذرد تا تجدیدنظر ممکن باشد، مثلاً در قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه قید شده بود که هرگونه تجدیدنظر مشروط به گذشتن ۱۰ سال از زمان تصویب قانون اساسی است، این شرط در جهت ثبات و تداوم قانون و رژیم موجود فرانسه طراحی شده بود، تا ساختار سیاسی و حقوقی کشور تابع حوادث مقطعی، هوی و هوس‌ها و جاه‌طلبی‌های سیاسی قرار نگیرد، از لحاظ محدودیت موضوعی نیز برخی از اصول قانون اساسی غیرقابل تجدیدنظر اعلام می‌شوند، مثلاً در قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، بازنگری در مواد مربوط به شکل جمهوری این کشور ممنوع اعلام شده است (بارنت، ۱۹۹۸، ص ۹۸). در قانون

اساسی ایران در ذیل اصل ۱۷۷ محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت است و نیز اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران غیرقابل تغییر اعلام شده است.

علاوه بر این، بازنگری اساساً محدود به مواردی است که لزوم آن قبلاً توسط مراجعی که حق پیشنهاد آن را قانوناً دارا می‌باشند به تصویب رسیده باشد و سازمان تجدیدنظر کننده فقط می‌تواند در همین قالب اتخاذ تصمیم کنند (صدر اصل ۱۷۷ قانون اساسی^۱)، یعنی دست آنها برای اصلاح و تغییر سایر موارد باز نیست (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۷۷، ص ۴۷). اگرچه که مفسر در مقام تفسیر حق بازنگری قانون اساسی را ندارد، ولی در اجرای اصول قانون اساسی ابهاماتی وجود دارد که نیاز به تفسیر دارد و از آنجایی تجدیدنظر در قانون اساسی تشریفات و مواعد خاص خود را می‌طلبد، برای رفع ابهام، وجود مرجع جانشین واضح قانون اساسی برای تفسیر امری ضروری است. لذا به موجب اصل ۹۸ قانون اساسی تفسیر قانون اساسی برعهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود که در صورت استعلام از طرف مقامات مملکتی مبادرت به این کار می‌نماید و مبنای این تفسیر باید با اصول، اهداف و ارزشهای موجود در قانون اساسی هماهنگ باشد.

اقسام تفسیر

تفسیر قانون به اعتبار مرجع تفسیر به ۶ دسته تقسیم می‌شود:

۱. تفسیر قانونی

گاهی مفاد قانون فاقد قاطعیت و صراحت لازم است، در این صورت قانون‌گذار به وسیله یک قانون تازه، صراحت و قاطعیت لازم را به قانون اول می‌دهد. اصل ۷۳ قانون اساسی در این زمینه مقرر می‌داد: «شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است...».

برخی از نویسندگان این طرز تفسیر را بر سایر انواع آن ترجیح می‌دهند و این‌گونه استدلال می‌کنند که قانون‌گذار بیش از هر مقام دیگر به مقصودی که از وضع قانون

۱. اصل یکصد و هفتاد و هفتم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «... مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رئیس‌جمهور موارد اصلاح یا تمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی ... پیشنهاد می‌کند».

داشته، آگاه است و تنها اوست که می‌تواند معنی درست قانون را درک کند. به اضافه، تفسیر قانونی با اصل استقلال قوای سه‌گانه، موافق‌تر است؛ چرا که بر فرض اینکه مجلس در مقام خود، از حدود صلاحیت خویش تجاوز نماید، باز هم مصوبات آن در حدود قانون جدید محترم است، و مانند قانون برای همه مقامات و اشخاص الزام‌آور است (پرینتز، ۱۹۹۸، ص ۵۰). قوانین تفسیری مانند بقیه قوانین باید به تأیید شورای نگهبان برسد و انتشار یابد، نکته مهم در مورد قوانین تفسیری این است که این دسته از قوانین عطف به ماسبق هم می‌شوند. به هر حال، صلاحیت مجلس شورای اسلامی در تفسیر قانون اختصاص به قانون عادی دارد و تفسیر قانون اساسی برعهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود (اصل ۹۸ قانون اساسی).

۲. تفسیر قضایی

این تفسیر توسط قضات در مقام فصل خصومت انجام می‌شود، اصل ۷۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد: «... مفاد این اصل مانع تفسیری که دادرسان در مقام تمیز از حق از قوانین می‌کنند، نیست». اعتبار تفسیر قضایی به طرفین دعوا و به موضوع همان دعوا محدود است. با وجود این، برای جلوگیری از اختلاف رویه قضایی و تأمین وحدت نظر بین محاکم، قانون در پاره‌ای موارد تفسیر دیوان عالی کشور را برای دادگاهها الزام‌آور شناخته است (رای وحدت رویه قضایی^۱). تفسیر قضایی با اصل استقلال قوا هم سازگاری دارد، چرا که، اولاً قوه مقننه واضح قانون است، و قوه قضاییه بنابر اصل ۵۸ قانون اساسی^۲، وظیفه اجرای قانون را برعهده دارد، و در مقام اجرا، که همان رسیدگی

۱. ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد: «هرگاه در شعب دیوان عالی کشور و یا هر یک از دادگاهها نسبت به موارد مشابه اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی یا استنباط از قوانین، آرای مختلفی صادر شود، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور به هر طریقی که آگاه شوند، مکلفند نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. همچنین هر یک از قضات دیوان عالی کشور یا دادگاهها نیز می‌توانند با ذکر دلایل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور نظر هیأت عمومی را درخصوص موضوع کسب کنند. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان عالی کشور یا معاون وی و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده او و حداقل سه چهارم رؤسا و مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب تشکیل می‌شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم نمایند. رای اکثریت که مطابق موازین شرعی باشد، ملاک عمل خواهد بود. آرای هیأت عمومی دیوان عالی کشور نسبت به احکام قطعی شده بی‌اثر است، ولی در موارد مشابه تبعیت از آن برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم می‌باشد.»

۲. ماده ۲۷۱ این قانون مقرر می‌دارد: «آرای هیأت عمومی دیوان عالی کشور قابل تجدیدنظر نبوده و فقط به موجب قانون بی‌اثر می‌شوند.»

۳. اصل پنجاه و هشتم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «... مصوبات قوه مقننه پس از طی مراحلی که در اصول بعد می‌آید، برای اجرا به قوه مجریه و قضاییه ابلاغ می‌گردد.»

و صدور حکم (اصل ۱۵۶ قانون اساسی) است، باید صلاحیت تفسیر قانون را داشته باشد. دوم اینکه ما در هیچ کشوری اصل تفکیک مطلق قوا را نداریم، اصل بر همکاری قوا است، قوای سه‌گانه باید با همدیگر همکاری داشته باشند تا کارها به درستی تمثیت یابد (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۷۶، ص ۲۳۵). سوم اینکه آرای محاکم قانون نیست، تا وسیله تجاوز به قوه قانون‌گذاری باشد، بلکه صلاحیت دادگاه در تفسیر قانون ناشی از جمع دو واقعیت است: «نیاز به تفسیر به عنوان مقدمه اجرای حکم و الزام قاضی به صدور حکم». ایرادی که به تفسیر قضایی وارد می‌شود، این است که، اختلاف نظری که بین آرای محاکم وجود دارد، باعث می‌شود که مردم ندانند چه سرنوشتی در انتظار آنها است، ولی صدور رأی وحدت رویه قضایی این ایراد را برطرف می‌کند. هرچند که خود صدور رأی وحدت رویه قضایی چندان با اصل استقلال و جدایی قوای سه‌گانه (قوه مقننه، مجریه و قضاییه) و حاکمیت قوه مقننه قابل جمع نیست (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۳۴۰). به همین دلیل، در قوانین اساسی مختلف، ۴ نوع مختلف ضمانت اجرا در مقابل قوه قضاییه جهت حراست از حقوق مردم پیش‌بینی شده است:

الف) لزوم مستدل و مستند بودن احکام قضات،

اصل ۱۶۶ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است».

ب) امکان تجدیدنظر احکام قضایی یا چند مرحله‌ای بودن امر قضا (امیر ارجمند، ۱۳۸۶، ص ۴۱)،

ج) امکان تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی در قوه قضاییه،

اصل هفتاد و ششم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در کلیه امور کشور را دارد» به تبع مجلس شورای اسلامی، صلاحیت تحقیق و تفحص در امور مربوط به قوه قضاییه را دارد.

د) کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی.

اصل نود قانون اساسی در این زمینه مقرر می‌دارد: «هر کس شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه و یا قوه قضاییه داشته باشد، می‌تواند شکایت خود را کتبا به مجلس شورای اسلامی عرضه نماید، مجلس موظف است به این شکایات رسیدگی کند و پاسخ کافی دهد و در مواردی که شکایت به قوه مجریه و یا قوه قضاییه مربوط است، رسیدگی

و پاسخ کافی از آنها بخواهد و در مدت متناسب نتیجه را اعلام نماید و در مواردی که مربوط به عموم است، به اطلاع عامه برساند».

۳. تفسیر حقوق دانان

نویسندگان حقوقی بنا به ذوق و سلیقه خود و مشرب خاصی که در امور اجتماعی دارند، مواد قانون را تفسیر و رویه قضایی را تجزیه و تحلیل و انتقاد می‌کنند. این تفسیر جنبه رسمی ندارد و هیچ قاعده حقوقی را ایجاد نمی‌کند، ولی اثر آن در ایجاد قواعد حقوقی انکارناپذیر است.

۴. تفسیر اداری

تفسیری که مقامات اداری از قانون دارند، تفسیر اداری است. برای مثال، تفسیری که مأموران مالیاتی از قوانین مالی و مالیاتی دارند. اختیار و صلاحیت عملی قوه مجریه، در تفسیر قوانین محدود به تصمیم قضایی دادگاه است. (دیوان عالی کشور یا دیوان عدالت اداری). قوه مجریه مأمور اجرای قانون است (اصل ۵۸ قانون اساسی^۱) و رئیس‌جمهور براساس اصل ۱۱۳ قانون اساسی مسؤولیت اجرای قانون اساسی را برعهده دارد، بنابراین در راستای اجرای قوانین باید بتواند مبادرت به تفسیر قانون نماید (بابایی‌مهر، ۱۳۸۵، ص ۱۹).

در مورد تفسیر آیین‌نامه‌های دولتی در نخستین نگاه به نظر می‌رسد، مقامی که آیین‌نامه را وضع کرده است، صلاحیت تفسیر آن را نیز دارد، ولی در تعدیل این نظریه باید افزود که این تفسیر در صورتی اعتبار دارد که به وسیله انشای آیین‌نامه دیگری مقررات سابق تکمیل یا توضیح داده شود، اظهار نظر وزیران، اگر همراه با تشریفات مخصوص به انشای آن آیین‌نامه نباشد، جنبه رسمی ندارد و در شمار تفسیرهای شخصی است.

سوآلی که مطرح می‌شود، این است که آیا مجلس شورای اسلامی صلاحیت حق تفسیر آیین‌نامه‌های اداری را دارد؟

برخی معتقدند که مجلس صلاحیت تفسیر آیین‌نامه‌های اداری را دارد و این اختیار منافاتی با جدایی قوه مقننه و مجریه ندارد، زیرا صلاحیت مجلس عام است و آیین‌نامه نیز قاعده می‌آفریند و داخل در مفهوم عام قوانین است، لذا به این جهت می‌تواند مبادرت به

۱. اصل پنجاه و هشتم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «... مصوبات (قوه مقننه) پس از طی مراحلی که در اصول بعد می‌آید، برای اجرا به قوه مجریه و ... ابلاغ می‌شود».

تفسیر آیین‌نامه بنماید (کاتوزیان، ۱۳۷۷، صص ۲۱۱ و ۲۲۸). ولی به نظر چندان منطقی نمی‌آید که مجلس مبادرت به تفسیر آیین‌نامه کند، زیرا که آیین‌نامه یک امر اداری است و مقامی که آیین‌نامه را وضع می‌کند (قوه مجریه)، در واقع جهت تسهیل امور اجرایی است و مجلس به طور مستقیم در امور اجرایی مداخله‌ای ندارد، تا در صورت ابهام، مبادرت به تفسیر آیین‌نامه کند و در صورتی که ابهامی در اجرای آیین‌نامه باشد، مقامی که آیین‌نامه را وضع کرده است، باید آن را تفسیر کند، مگر اینکه در جهت اجرایی قانون مصوب مجلس اختلافی بین دستگاه‌های اجرایی به وجود آید که در این صورت دولت با استعلام از مجلس، نظر تفسیری مجلس را جویا می‌شود (اصل ۱۳۴ قانون اساسی) که در این صورت نظریه تفسیری مجلس راه‌گشا خواهد بود، در غیر این صورت رفع هرگونه ابهام و اختلافی در مقام اجرا، در صورتی که نیاز به تغییر یا تفسیر قانون نداشته باشد، رفع اختلاف یا ابهام برعهده هیأت وزیران است (نظریه تفسیری شورای نگهبان، ۱۳۷۲، ش ۵۴۶۲). به اضافه این که تفسیر آیین‌نامه‌های اجرایی توسط مجلس مغایر اصل تفکیک قوا می‌باشد؛ چرا که مطابق اصل تفکیک قوا وظیفه مجلس قانون‌گذاری است و کار اجرا برعهده قوه مجریه است، که همان اجرای قواعد مصوب مجلس است، وضع و تفسیر آیین‌نامه‌های اجرایی، یعنی اجرای قانون که وظیفه قوه مجریه است و اگر مجلس مبادرت به این کار نماید، در واقع، به صلاحیت قوه مجریه تجاوز کرده است (بابایی‌مهر، ۱۳۸۵، ص ۲۰).

۵. تفسیر نهادهای مشورتی

تفسیر قانون توسط برخی از نهادهای مشورتی همچون کمیسیون استفتائات شورای عالی قضایی (در گذشته) یا اداره حقوقی دادگستری امری رایج است و تأثیر فراوانی در شرح و تبیین قانون داشته و دارد، چنین تفسیری، نه تفسیر قضایی است؛ زیرا در محاکم و در مقام دادرسی صورت نمی‌گیرد و نه تفسیری است قانونی؛ زیرا به موجب قانون نبوده و الزام‌آور نیست، بلکه بیش‌تر به تفسیر علمای حقوق شبیه است، علت اینکه ما این نوع تفسیر را به تفسیر نهادهای مشورتی نام نهادیم، آن است که در عمل و نه به طور قانونی در محاکم مورد اتباع است و از سوی دیگر، توسط نهاد دولتی صورت می‌گیرد، برخلاف عقاید شخصی علمای حقوق که به شکل آزاد و در کلاس‌های درس و یا در نشریات حقوقی منعکس می‌شود. نگاهی گذرا به آرای محاکم، کتاب‌های حقوقی و استناد فراوان به نظریه‌های مشورتی، اهمیت این نوع تفسیر را روشن می‌سازد، به خصوص آنکه، این

نوع تفسیر اغلب توسط مجرب‌ترین و باسابقه‌ترین دادرسان صورت می‌گیرد (قیاسی، ۱۳۷۹، ص ۳۳).

۶. تفسیر سیاسی

تفسیری که علمای حقوق سیاسی و اسلامی مقامات عالی حکومتی از امور عمومی دارند؛ برای مثال، تفسیر اصل اطاعت از اولی‌الامر، امر به چیزی، امر به لوازم آن هم است؛ چون خداوند امر به اطاعت از اولی‌الامر کرده است (امر، یعنی قدرت عمومی که در دست امام اعظم است)، پس آنچه از مقررات (مانند قوانین اساسی و قوانین اداری، قوانین آیین دادرسی مدنی، کیفری و انتظامی و متون عهدنامه‌های بین‌المللی و جز اینها) که برای تمشیت و تدبیر امور جامعه تحت نظر و نظارت وی به تصویب برسد، مشروع و متبع است، مشروط به اینکه مصلحت نظام و جامعه را رعایت کند، با رعایت شرط زمان و مکان (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷، ص ۸۴).

روش‌های تفسیر

دهه اخیر را دهه تفسیر نامیده‌اند، دو دیدگاه در خصوص تفسیر وجود دارد:

اول: دیدگاه کلاسیک یا سنتی

در دیدگاه سنتی تفسیر عملی مربوط به حوزه شناخت و معرفت است، پیش‌فرض‌های مفهوم سنتی این است که متن معنا دارد، ولی این معنا کاملاً مشخص نیست که در اینجا نیاز به تفسیر است. در این مفهوم ما باید به معنای حقیقی برسیم که اگر به آن دست یابیم، تفسیر ما صادق است و اگر نه، تفسیر کاذب است. براساس این دیدگاه، تفسیر متون مکتوب باید با فرض وجود حقوق برتری (حقوق طبیعی یا اصول فرا قانون اساسی) صورت گیرد که متابعت قواعد موضوعه بشری از این حقوق برتر، ضروری است. در صورت وجود تعارض بین این دو قواعد (قواعد موضوعه بشری و قواعد حقوق طبیعی)، این قواعد موضوعه بشری است که ناعادلانه است و قواعد حقوق طبیعی باید ارجح دانسته شود. لذا تفسیر قواعد حقوقی منوط به پذیرش ارزش‌های جاویدان است. در این دیدگاه تغییر قوانین طبیعی (قوانین برتر) گناهی بزرگ است، قوانینی که همیشه و در همه جهان حاکم است و هیچ حکومتی فارغ از رعایت آن نیست (جعفری تبار، ۱۳۸۳، ص ۴۴).

دوم: دیدگاه واقع‌گرا

در واقع‌گرایی، ماهیت تفسیر مربوط به حوزه اراده است و نوعی گزینش و انتخاب در تفسیر صورت می‌گیرد، در مفهوم واقع‌گرا، تفسیر عملی انتخابی است، متن معانی مختلفی دارد که ممکن است مورد استناد قرار گیرد، که مفسر باید یکی از آنها را انتخاب کند. مثلاً در نظام واقع‌گرایی حقوق آمریکا معتقدند که نظریه تفسیری را باید انتخاب نمود که به گرایش عمومی جامعه نزدیک است و به پیشرفت جامعه کمک می‌کند. مثلاً امروزه سقط جنین مخالف قانون اساسی است، ولی روزی ممکن است که تفسیر ما از همین قانون اساسی عوض شود. اگرچه در نهایت، یک قانون اساسی بر ما حاکم است (ادلی، ۱۹۹۰، ص ۸۷). به موجب این دیدگاه، اراده قانون‌گذار به چیزی نظر می‌افکند که تحقق و ثبوت واقعی یافته است. حقوق واقعی همان است که به موجب اراده قانون‌گذار به عنوان قانون وضع شده است، چیزهای دیگر حقوق نیستند، اگر چه که ممکن است، اخلاق یا عرف و عادت باشند (جعفری تبار، ۱۳۸۳، ص ۴۴).

متدلوژی یا روش‌شناسی تفسیر متأسفانه در کشور ما جایگاه معلومی ندارد و این باعث می‌شود که کسی که قانون را تفسیر می‌کند، هیچ مبنای محکمی برای خود نداشته باشد. براساس دو دیدگاه قبلی (سنتی و واقع‌گرا) روش‌های تفسیر هم متفاوت است: در مفهوم کلاسیک روش تفسیر، روشی است که ما را به شناخت می‌رساند یا به آن نزدیک می‌کند، از بهترین ابزارها در این زمینه رجوع به مذاکرات مجلس شورای اسلامی است که ما را به شناخت معنای حقیقی تفسیر می‌رساند. در مفهوم رئالیستی، فرایند شناختی در کار نیست، بحث از مفید و مفیدتر بودن است و نه صدق و کذب. روش‌های تفسیر ابزارهایی هستند که کمک می‌کنند تا ما به عنوان مفسر، نتیجه مطلوب خود را توجیه کنیم (شریف، ۱۳۸۴، ص ۱). بر این اساس، روش‌های مختلفی که در تفسیر متون حقوقی کارایی دارند، عبارتند از:

روش تفسیر دلالی (لفظی)

که در این شیوه، تفسیر براساس نشانه‌شناسی و لفظ‌شناسی صورت می‌گیرد. هر کلمه در هر ماده قانونی یک معنا دارد و مفسر آن، کاری با گوینده آن ندارد، بلکه معنای قراردادی و عرفی واژه مورد توجه است. مهم نیست که مقصود گوینده واقعا همین معنای واقعی (عرفی و قراردادی) بوده است و یا معنای دیگری مدنظرش بوده است. ولی در فقه که برای شارع و گوینده متن اهمیت قایل هستند، این‌گونه نیست.

روش تفسیر ژنتیک

در این روش مفسر در پی کشف اراده واقعی قانون‌گذار است (از طریق صورت مشروح مذاکرات مجلس یا کارهایی که پیش از تصویب قانون مورد تفسیر به عنوان مقدمات آن صورت گرفته است، مثل سوابق تنظیم لایحه که می‌توانند مراد مقنن را کشف نمایند.) در این شیوه اهمیتی برای معانی عرفی کلمات قایل نیستند، بلکه اصطلاحات خاص گوینده مورد توجه است.

روش تفسیر سیستماتیک یا نظام‌گرا

در این روش هر بخشی از متن براساس متون دیگر یا بخش‌های دیگر همان متن تفسیر می‌شود، مانند روشی که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان به کار برده است و از آن به روش تفسیر «قرآن به قرآن» یاد می‌شود.

استدلال این روش این است که نظام حقوقی یک نظام و ساختار است که اجرای آن اصولاً باهم سازگاری دارند، اگرچه ممکن است که تناقض به سیستم راه یابد.

روش تفسیر وظیفه‌گرا

این روش در ایران زیاد یافت می‌شود و از متن قانون به دنبال یک هدف و وظیفه می‌باشند، مثلاً هدف و وظیفه قانون کار، حمایت از کارگران است که از روح قانون استنباط می‌شود، بنابراین، این قانون، باید به نحوی تفسیر شود که به این وظیفه خدشه وارد نشود. این روش را روش تفسیر «غایت‌گرا یا فرجام‌شناختی» هم می‌نامند. در این روش قصد قانون‌گذار از کلمات مدنظر نمی‌باشد، بلکه هدف و غایت قانون‌گذار مورد توجه است (شریف، ۱۳۸۴، ص ۵).

روش تفسیر احتیاطی یا مصلحت‌گرا

اساساً قانون تابع مصلحت اجتماعی است و نه مصلحت اجتماعی تابع قانون. وقتی که مصلحت معینی که محتوای قانون را تشکیل می‌دهد، تغییر می‌کند، نگهداری صورت قدیمی آن کاری لغو و بیهوده است. بنابراین مراد مقنن برحسب تغییر مصلحت تغییر می‌کند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۴).

روش تفسیر منصفانه یا اخلاقی

در این روش، جهت آرایه تفسیر مناسب باید براساس اصل انصاف قضاوت کرد. انصاف و عدالت دو مفهوم اخلاقی هستند که بین آن دو، تشابه زیادی وجود دارد و گاهی اوقات به جای هم به کار می‌روند؛ اما عدالت با حقوق ارتباط بیش‌تری دارد، قواعد حقوقی مانند

عدالت همگانی است و بسیاری از دانشمندان هدف هر دو را یکی دانسته‌اند، ولی ارتباط انصاف با اخلاق نزدیک‌تر است. در هر رابطه حقوقی انصاف حکم خاص دارد و مقتضیات مخصوص مانند صفات اشخاص را مدنظر قرار می‌دهد؛ عدالت اقتضا دارد که متعهد باید به عهد خود وفا کند، اما انصاف نظر می‌دهد که به او مهلت داده شود یا از میزان طلب کاسته شود. انصاف احساس مبهمی از عدالت است که در زمان اجرای قواعد حقوقی در اشخاص به وجود می‌آید و وسیله تعدیل و متناسب ساختن آنها با موارد خاص می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص ۲۵۴).

روش تفسیر بر مبنای حقوق طبیعی

در این روش، قاضی باید قوانین را بر مبنای واقعی خود، که همان حقوق فطری و طبیعی است، منطبق کند. برای مثال می‌دانیم که به موجب قوانین برادر توانگر هیچ تکلیفی در تأمین معاش خواهر درمانده خود ندارد، ولی اخلاق او را ملزم به انفاق می‌شناسد. پس اگر این برادر به قصد پرداختن دین وجدانی خود، مالی به خواهرش بدهد، حق استرداد آن را ندارد و کار او پرداخت دین است، نه بخشش. در این نگرش قوانین موضوعه کامل و کافی نیستند و همیشه دارای نقص هستند و تا آنجایی قابل اعتماد هستند که با قوانین طبیعت مورد مطابقت قرار گیرند (ادلی، ۱۹۹۰، ص ۱۰۸).

اصول حاکم بر تفسیر

اصول عام حاکم بر تفسیر

۱. واقع‌گرا بودن

زندگی حقوقی، زندگی منطقی نیست، زندگی تجربی است، ما زیاد حقوق را منطقی گرفته‌ایم، چه در استدلال‌هایمان، چه در گفتارهایمان و چه در کردارمان. حقوق علم الفاظ نیست، حقوق قانون زندگی است و قانون زندگی همان‌گونه که تغییر می‌کند، قوانین هم تغییر می‌کند و با زندگی پیش می‌روند و قانون‌گذار که نمی‌تواند پایه‌پای تحولات اجتماعی پیش برود و مدام به وضع قانون تازه مبادرت ورزد، زیرا در این صورت با تراکم قوانین مواجه می‌شویم. لذا در اینجا تفسیر قانون امری ضروری است و مفسر باید در این گام، واقع‌گرا باشد. دو شعار حقوقی داریم، شعار اطاعت از قانون و شعار تمهیدگریز از قانون. شعار اطاعت از قانون وظیفه توده مردم است، ولی شعار تمهیدگریز از قانون، وظیفه خاصان است، کسانی که می‌خواهند از قانون بد بگریزند و به سمت عدالت روند. وقتی که

با قانون ظالمانه‌ای برخورد می‌کنیم، وظیفه ما این است که قانون را به گونه‌ای تفسیر کنیم که ما را به سمت عدالت پیش برد، یعنی اگر بر سر دوراهی قرا گرفته‌اید که یک نحوه تفسیر شما را به سمت عدالت پیش می‌برد و نحوه دیگر تفسیر شما را به سمت ظلم می‌رساند، باید طرفی را بگیرید که عادلانه است.

۲. اهمیت به نیازهای اجتماعی

تفسیر قانون، باید به گونه‌ای باشد که با نیازها، آرمان‌ها و خواسته‌های مردم جامعه منطبق باشد، قانون و تفسیر قانونی که در مقابل خواسته‌های مردم قرار بگیرد، کم‌کم از جهان واقعیت خارج می‌شود، لذا باید در مقام تفسیر از نیازمندی‌ها و خواسته‌های عمومی پیروی کنیم.

۳. عطف به ماسبق شدن

اصل بر این است که قوانین جز در موارد استثنایی، عطف به ماسبق نمی‌شوند، ولی چون قوانین تفسیری، قاعده‌گذاری جدید نیستند و معانی درست مقررات گذشته را بیان می‌کنند، به حکم طبیعت خود به گذشته اثر می‌کنند. اجرای قوانین تفسیری درباره اعمال گذشته با مفاد ماده ۴ قانون مدنی به ظاهر منافات ندارد، زیرا بنا به فرض، قاعده جدیدی وضع نشده است و آنچه تصویب شده، معنی درست قانون سابق است. ولی چون قانون‌گذار، قاعده تازه‌ای به نام تفسیر قوانین وضع می‌کند، تأثیر قوانین تفسیری به گذشته در عمل استثنای مهمی بر قاعده کلی است (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۲۳۱).

۴. رعایت اصول حقوقی

قاضی یا مفسر، در مقام تفسیر باید پای‌بند به اصول حقوقی باشد. برای مثال، اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، در راستای حفاظت از حقوق و آزادی‌های شهروندان وضع شده است، یعنی برای حمایت اشخاص در مقابل تجاوز دولت‌ها، تشخیص جرم و اعمال مجازات‌ها برعهده قانون‌گذار گذاشته شده است، ما نباید پیوسته با استثنا به این اصل خدشه وارد کنیم (نوربها، ۱۳۷۶، ص ۳۲۵).

۵. پرهیز از قاعده‌گذاری در مقام تفسیر

در مقام تفسیر، مفسر باید در چارچوب قانون حرکت کند، و در پرتو اصول تفسیر صلاحیت قاعده‌گذاری (قانون جدید) نداریم. بر این اساس تفسیر قانون، هنری است که مبتنی بر علم است معنی آن این است که:

اول اینکه از لحاظ عملی باید خواسته‌ها و نیازها با بی‌طرفی کامل کشف شود.

دوم، مفسر باید از لحاظ هنری تشخیص دهد که کدام یک از ارزش‌ها بر دیگر ارزش‌ها، برتری دارد و ارزش مقدم را بر ارزش پایین‌تر، ترجیح دهد (کاتوزیان، ۱۳۷۷، صص ۱۰-۱).

اصول خاص تفسیر در حقوق عمومی

اصل حاکمیت قانون

اصل حاکمیت قانون یا تفوق قانون یکی از اصول مهم حقوق عمومی است و معنی آن این است که کلیه قوا و سازمان‌های عمومی مکلف شوند تا در تصمیماتی که می‌گیرند و اعمالی که انجام می‌دهند، رعایت قوانین و مقررات را بنمایند. تابع کردن کلیه دستگاه‌ها و سازمان‌های عمومی و اشخاص خصوصی به قانون، نتیجه پیشرفت اندیشه لیبرالیسم است که حکم می‌کند، افراد در برابر دولت تأمین داشته باشند و مأموران عمومی نتوانند حقوق مردم را تضییع کنند.

حاکمیت قانون یک مفهوم کلی است که شامل کلیه قوای حکومتی می‌شود، به این معنی که کلیه فعالیت‌های عمومی اعم از قانون‌گذاری، قضایی، اجرایی و اداری تابع قانون هستند و افراد می‌توانند با مراجعه به مراجع صلاحیت‌دار از تخلف یا تخطی آنها جلوگیری کنند. برابر این اصل، قوه قانون‌گذاری تابع قانون اساسی است و یک دادگاه عالی و مستقل و بی‌طرفی به نام شورای نگهبان ناظر بر اعمال قانون‌گذار است. هم‌چنین قوه قضاییه تابع قانون است و دیوان عالی کشور بر احکام صادره از دادگاه نظارت دارد که برخلاف قوانین حکم ندهند و هر جا که آن را مغایر با قانون یافت، نقض می‌کند. برابر اصل حاکمیت قانون مقامات قوه مجریه هم مکلف به رعایت قوانین و مقررات هستند و به جهت این امر سازمان بازرسی کل کشور و دیوان عدالت اداری، دو ضمانت اجرایی اساسی در مقابل قوه مجریه است و به تخلفات مقامات و مأموران دولتی رسیدگی می‌کند. بنابراین مفسر قانون و مقررات در مقام تفسیر باید به مسأله برتری قانون و رعایت اصل حاکمیت قانون توجه داشته باشد و باید در تفسیر به گونه‌ای عمل کند که به این اصل خدشه وارد نشود (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۲، ص ۲۱۴). در کار تفسیر قانون به وسیله قضات و علمای حقوق دو راهکار وجود دارد:

الف) تفسیر قانون بدون توسعه و تضییق مدلول قانون.

ب) تفسیر قانون با توسعه.

در موارد زیر مدلول قانون را نباید توسعه بدهیم، یعنی تفسیر موسعی نباید بکنیم:

۱. قوانین مالیاتی و عوارض،

۲. قوانین جزا؛ شک به نفع متهم تفسیر می‌شود،

۳. قوانین حجر،

۴. در مقام شک در قدر تعهدات عاقد، شک به نفع متعهد عقد تفسیر می‌شود (جعفری

لنگرودی، ۱۳۸۷، ص ۸۴).

۵. قوانین مسؤولیت مدنی و انتظامی.

اصل صلاحیت

صلاحیت مجموعه اختیاراتی است که به موجب قانون برای انجام اعمال معینی، به مأمور دولت داده می‌شود. صلاحیت در حقوق عمومی شبیه اهلیت در حقوق خصوصی است؛ زیرا در هر دو صحبت از این است که آیا شخص اختیار، انجام یک یا چند عمل حقوقی را دارد؟ با این وجود، هدف آنها یکی نیست. زیرا در حقوق خصوصی منظور از اهلیت نداشتن، تأمین منافع همان شخص است که ممکن است، صغیر یا محجور باشد، در حالی که صلاحیت نداشتن مأموران دولتی به جهت حفظ منافع عمومی در مقابل تجاوزات و تعدیات آنها است. و به تجربه ثابت شده است که هر قدر صلاحیت مأموران محدود باشد، خطر خودسری و استبداد آنها کمتر است. لذا مقام مفسر در تفسیر مواد قانون باید به اصل عدم صلاحیت که به عنوان یک قاعده اساسی در حقوق عمومی است، توجه داشته باشد و تفسیر خود را براساس این اصل استوار کند. بر این اساس، هیچ مقام دولتی صلاحیت انجام عملی را ندارد، مگر اینکه طبق قانون مجاز باشد. برعکس، اهلیت که در حقوق خصوصی اشخاص اهلیت انجام هر عملی را دارند، مگر اینکه به موجب قانون منع شده باشند (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۷۳، ص ۴۳۳).

اصل اقتدار

در حقوق خصوصی، روابط حقوقی افراد مبتنی بر زور و قدرت نیست، حقوق و تکالیف افراد را قانون تعیین می‌کند، در کنار یا ذیل قانون، اراده موافق افراد است که رابطه را تنظیم می‌کند، در هر صورت اراده یکی بر دیگری تحمیل نمی‌شود، مگر در امور خانوادگی، که به استناد ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی ریاست خانواده از خصایص شوهر است. ولی در حقوق عمومی، اصل اقتدار حاکم است، دولت حق دارد که در صورت لزوم به طور

یک‌جانبه تعهدات اضافی به پیمانکار خود تحمیل کند و یا آنها را به لحاظ منافع عمومی فسخ و لغو کند. یا در مواردی که دولت در جهت اجرای طرح‌های عمرانی نیاز به زمین دارد و چه بسا مالکان حاضر به فروش زمین خود نیستند و دولت نمی‌تواند به آسانی و به قیمت عادلانه آن را تحصیل کند، در چنین مواردی دولت مجبور است که با استفاده از قوانین خاص، از مالکان سلب مالکیت نموده، تا منافع عمومی تأمین شود. لذا در تفسیر قواعد حقوقی باید به اصل اقتدار توجه داشته باشیم و نظریه تفسیری را اتخاذ کنیم که با این اصل حقوقی در تعارض نباشد.

اصل مسؤولیت و پاسخ‌گویی

اصل مسؤولیت که مکمل حاکمیت قانون است، وقتی که افراد و مقامات در انجام وظایف خود مرتکب جرم یا تخلفی شوند، باید مورد تعقیب قرار گیرند و برای انجام اعمال خود پاسخ‌گو باشند و دلیل اقدام به عمل را تشریح کنند. اساسی‌ترین فرض حکومت دمکراتیک این است که دولت در برابر مردم مسؤول است. اما عقیده به مسؤولیت دولت دو بعد دارد: یک بعد آن، این است که دولت در برابر مردم پاسخ‌گو باشد، برای کارایی یک نظام سیاسی دمکراتیک، لازم است که شهروندان همیشه راه‌هایی در اختیار داشته باشند که با استفاده از آنها مقام‌های دولتی در برابر اعمال و تصمیمات خود پاسخ‌گو باشند و بعد دیگر آن، این است که دولت با حس مسؤولیت کار کند. بنابراین در تفسیر قواعد حقوقی باید مینا، اصل مسؤولیت و پاسخ‌گویی مقامات دولتی باشد.

اصل حفاظت از حقوق و آزادی‌های عمومی

آزادی‌های عمومی عبارتست از مجموع حقوقی که برای افراد، نوعی استقلال و خودسازمانی در زمینه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی تأمین می‌کند و این حقوق از لحاظ رشد شخصیت انسانی ضروری شناخته می‌شوند. پروفوسور ریورو دو عنصر را داخل در تعریف مفهوم آزادی می‌داند؛ یکی عنصر مادی برای مثال آزادی رفت و آمد، گزینش مسکن، مصونیت از تعرض نسبت به جان و مال، ابراز عقاید، اصل برائت، شرکت در اجتماعات و دیگری عنصر سازمانی، یعنی اینکه قانون‌گذار آزادی مزبور را به رسمیت بشناسد و مورد حمایت مؤثر قرار بدهد و رعایت آنها را تضمین کند، از طریق برقراری اصل تفکیک قوا، مسؤولیت، پاسخ‌گویی، مشروعیت، کنترل بر اعمال دولت و اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی است، لذا مفسر در مقام تفسیر باید به گونه‌ای عمل کند که

امکان آزادسازی کلیه ظرفیت‌های مذکور فراهم گردد و زمینه تضییع و تضییق حقوق مذکور ایجاد نشود.

اصول حاکم بر تفسیر قانون اساسی

۱. اصل برتری قانون اساسی

اجرای قانون اساسی به عنوان یک قانون بنیادی و نماد اراده مؤسس کشور، وقتی تأمین می‌شود که قانون‌گذار عادی نتواند قانونی برخلاف آن وضع کند و در صورت وضع چنین قانونی، مرجعی باشد که آن را لغو کند.

فلسفه کنترل قوانین عادی و انطباق آنها با قانون اساسی ناشی از دو چیز است:

الف) برطبق یک اصل کلی، که در حقوق عمومی پذیرفته شده است و نظم و ثبات ساختار سیاسی و اداری کشور بر آن قرار دارد و همان‌گونه که بین مقامات سلسله مراتبی وجود دارد، بین مصوبات آنها نیز سلسله مراتبی است و چون قوه مؤسس بالاترین مقام کشور است، مصوبات آن (قانون اساسی) نیز بر مصوبات سایر قوا برتری دارد، لذا هیچ مصوبه‌ای نباید مغایر قانون اساسی باشد.

ب) قوه مقننه مانند هر قوه دیگر کشور، ممکن است از حدود قانون اساسی تجاوز کند و بنابراین، اصل حاکمیت قانون و حفظ حقوق و آزادی‌های افراد ایجاب می‌کند که مرجع مستقل و بی‌طرفی وجود داشته باشد تا بتواند قوانین عادی را با قانون اساسی مطابقت دهد و در صورت تعارض با قانون اساسی، آن را ابطال کند و یا به ترتیبی از تصویب آنها جلوگیری به عمل آورد.

در کشور ما طبق قانون اساسی مشروطیت، درباره نظارت قوانین حکمی وجود نداشته است و فقط در اصل دوم متمم قانون اساسی، نظارتی از لحاظ انطباق قوانین با احکام مذهبی پیش‌بینی شده بود که می‌بایست ۵ نفر از علمای طراز اول مرجع تقلید آن را اعمال می‌کردند، ولی این اصل هرگز به مرحله اجرا در نیامد.

در حال حاضر، انطباق قوانین با قانون اساسی و موازین اسلامی برعهده شورای نگهبان است (اصل ۹۱ تا ۹۹ قانون اساسی). به علاوه، اینکه مطابق قانون اساسی شورای نگهبان وظیفه تفسیر قانون اساسی را برعهده دارد که با تصویب سه چهارم اعضای آنها انجام می‌شود (اصل ۹۸ قانون اساسی).

چند نکته در خصوص تفسیر قانون اساسی توسط شورای نگهبان قابل ذکر است:

۱. منع بازنگری قانون اساسی در قالب تفسیر، شورای نگهبان در مقام تفسیر قانون اساسی، صلاحیت بازنگری قانون اساسی را ندارد، یعنی در مقام تفسیر قانون اساسی نباید قانون و یا قاعده جدیدی وضع نماید؛ چرا که بازنگری در قانون اساسی در صلاحیت شورای نگهبان است که مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رئیس‌جمهوری موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری پیشنهاد می‌کند (اصل ۱۷۷ قانون اساسی).
 ۲. تفسیر قانون اساسی، تفسیر حقوقی و قضایی است و متفاوت از سایر انواع تفسیر است و لذا ما باید تفسیر قانون اساسی را از سایر انواع تفسیر جدا کنیم، بر این اساس تفسیر قانون اساسی باید براساس اصول اقامه دعوا، بیان نظرات مخالف و موافق و در جلسه علنی باشد.
 ۳. تفسیر قانون اساسی به جهت اینکه یک تفسیر حقوقی و قضایی است، و شورای نگهبان در مقام دادگاه عمل می‌کند، لذا این تفسیر باید مستدل و مستند باشد (اصل ۱۶۶ قانون اساسی^۱).
 ۴. در خصوص تفسیر قانون اساسی، هیچ وقت مفسر قانون‌گذار نیست، واضع قانون اساسی، مجلس خبرگان قانون اساسی است، ولی تفسیر آن برعهده شورای نگهبان است و این تفسیر شورای نگهبان، تفسیر قانونی است، یعنی اعتبار نظریه تفسیری شورای نگهبان، هم‌سطح قانون اساسی است.
- لذا باتوجه به وظیفه خطیر شورای نگهبان در امر پاسداری از قانون اساسی و تفسیر قانون اساسی، باید رویه شورای نگهبان به گونه‌ای شکل گیرد که امکان آزادسازی کلیه ظرفیت‌های قانون اساسی از جمله اصول مربوط به تفکیک قوا، آزادی‌های عمومی، حاکمیت قانون، اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی، ولایت فقیه، دین و مذهب رسمی کشور و ... وجود داشته باشد.

۱. اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «حکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است».

اصل رعایت تشریفات

گفتیم که تفسیر قانون اساسی در صلاحیت شورای نگهبان است و تفسیری حقوقی و قضایی است، بنابراین شورای نگهبان در مقام تفسیر باید رعایت اصول حقوقی را بنماید؛ یکی از اصول حقوق عمومی، اصل رعایت تشریفات است، به این معنا که اعمال صلاحیت‌ها در چارچوب تشریفات و آیین ویژه ممکن است، برای مثال، اصل ۵۶ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشته اجتماعی خویش حاکم ساخته است...»، از این اصل نباید اینگونه نتیجه بگیریم که حاکمیت ملی به هر شکلی قابل اعمال است و مردم می‌توانند در خارج از مجلس و در گردهمایی‌ها و راهپیمایی‌ها به وضع قانون بپردازند، بلکه وضع قانون و اعمال حاکمیت ملی در چارچوب تشریفات ویژه ممکن است. ذیل اصل ۵۶ مقرر می‌دارد: «... ملت این حق خداداد را از طریقی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند.» بنابراین اعمال حاکمیت ملی در چارچوب انتخابات و یا همه‌پرسی ممکن است (اصل ۵۸ و ۵۹ قانون اساسی).

اصل توجه به ساختار قانون اساسی (اصل سازگاری بین اصول قانون اساسی)

به این معنا که هر اصلی از قانون اساسی را باید با توجه به سایر اصول قانون اساسی تفسیر کرد، چرا که قانون اساسی یک مجموعه منسجم است و باید به گونه‌ای تفسیر شود که اصول مختلف آن در تعارض با یکدیگر قرار نگیرند. یعنی معنی هر اصل را باید با توجه به موقعیت و وضع آن در میان سایر احکام و اصول قانون اساسی جستجو کرد، برای مثال، طبق اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست». بنابراین در جمهوری اسلامی ایران قدرت و حاکمیت منشأ الهی داشته و متعلق به خداوند است، ولی اصل ششم قانون اساسی دموکراسی کارکردی را مورد توجه قرار داده است و مقرر می‌دارد: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود، از راه انتخابات ... یا از راه همه‌پرسی» و طبق اصل ۱۷۷ اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی از اصول تغییرناپذیر، یعنی اصول بنیادین قانون اساسی می‌باشد.

بنابراین، اصل ۵۶ مبتنی بر نظام اعتقادی تئوکراتیک و اصل ۶ مبتنی بر نظام اعتقادی دموکراتیک است. اما ادامه اصل ۵۶ با الهام از مفهوم مشیت الهی، آشتی بین این دو نظریه

است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنویشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طروقی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کنند». بدین ترتیب، منشأ حاکمیت الهی، اداره امور کشور از طریق دموکراتیک و براساس قانون و «محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی» «بند ۶ اصل ۳ قانون اساسی» است (امیر ارجمند، ۱۳۸۱، ص ۴۵).

اصل ارجحیت حقوق بنیادین بر سازگاری اصول قانون اساسی

گفتیم که در تفسیر قانون اساسی باید به گونه‌ای عمل کرد که مجموعه اصول قانون در تطابق با یکدیگر باشند و وسیله نقض دیگر اصول قانون اساسی فراهم نشود، در این زمینه آنچه که درخصوص اصل سازگاری بین اصول قانون اساسی قابل توجه می‌باشد، این است که در ایجاد وحدت بین اصول قانون اساسی، مفسر باید تمام تلاش خود را در جهتی به کار گیرد که ساختار قانون اساسی، حامی حقوق بنیادین افراد باشد. برای مثال، اصل ۱۶۷ قانون اساسی به قاضی اجازه می‌دهد که در صورت سکوت قانون با استناد به منابع معتبر اسلامی حکم قضیه را صادر کند. (اصل الزام به رسیدگی و صدور حکم) و اصل ۳۲ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد» (اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها) و اصل ۳۷ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «اصل بر برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت شود» (اصل برائت). لذا قاضی در مقام صدور حکم در میان چند اصل کلی (اصل حاکمیت قانون، اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، اصل الزام با رسیدگی و صدور حکم و اصل برائت)، ناگزیر از صدور حکم برائت می‌باشد.

اصل صحت تفویض اختیار

در هر جامعه‌ای به موجب مقررات و نظامات آن، اختیاراتی به اشخاص داده می‌شود، همان مصلحت که مقتضی اعطای آن اختیارات شده، به منظور استفاده کامل از آن اختیارات، اقتضا می‌کند که صاحبان اصلی آن اختیارات بتوانند اختیارات خود را از طریق استناد به دیگری واگذار کنند، یعنی خود، مباشر به کار بستن آن اختیارات نگردند، بلکه نایب انتخاب کنند. در این زمینه اختیار هر فرد و مقام دو گونه است:

الف: اختیار قایم به شخص، چنین اختیاری قابل انتقال به غیر نیست.
 ب: اختیار غیر قایم به شخص، که این اختیار قابل واگذاری می‌باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۰).

براساس ذیل اصل ۱۱۰ «رهبر می‌تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض نماید. به نظر می‌رسد که بر طبق این اصل مقام رهبری وظایف مذکور در بند ۱ و ۲ اصل ۱۱۰ (تعیین سیاست‌های کلی نظام و نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام) را به جهت اینکه جزء اختیارات قایم به شخص نبوده، به مجمع تشخیص مصلحت نظام واگذار نموده‌اند، ولی وظایف دیگر مثل فرماندهی کل نیروهای مسلح، اعلان جنگ و صلح و ... که جزء اختیارات قایم به شخص رهبری است، را واگذار نکرده و خود هدایت و کنترل آنها را برعهده دارند، لذا مفسر باید در مقام تفسیر اصول قانون اساسی، بین این دو دسته از اختیارات (اختیار قایم به شخص، اختیار غیر قایم به شخص) تفکیک قایل شود.

اصل عدم ولایت بر جان و مال و عرض غیر

ولایت به معنی سلطه است. در یک جامعه همیشه عده‌ای از افراد به حکم قانون بر دیگران یک نوع سلطه دارند، برای مثال، کارمندان دولت در حدود صلاحیت خود، نوعی سلطه و ولایت بر افراد جامعه را دارند. بدیهی است صاحب سلطه، توسعه سلطه خود را می‌خواهد و این توسعه‌طلبی به ضرر دیگران است، به همین جهت، وظیفه قانون‌گذاران و مفسران قوانین این است که از توسعه نابه جای سلطه‌ها جلوگیری کنند تا موفق به برقراری نظم در اجتماع و روابط اجتماعی شوند. همین معنی را در قالب «اصل عدم ولایت بر غیر» ریخته‌اند، یعنی اصل این است که هیچ فرد و هیچ مقامی تسلطی بر جان و مال و عرض کسی ندارد و تسلط داشتن محتاج دلیل است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۱). این معنی در اصل ۲۲ قانون اساسی ذکر شده است، که مقرر می‌دارد: «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است، مگر در مواردی که قانون تجویز می‌کند».

اصل الزام‌آور بودن نظریات تفسیری شورای نگهبان

گفتیم که قانون اساسی شالوده نظام سیاسی کشور است و کلیه قوانین باید بر مدار آن تنظیم و تصویب شوند، از این رو باید از ثبات و قاطعیت بیش‌تری برخوردار باشد و به

جهت نقش اساسی آن در نظام سیاسی کشور و حقوق و آزادی‌های عمومی است که تشریفات وضع، مرجع وضع و چگونگی تجدیدنظر و تفسیر آن متفاوت از بقیه قوانین است. در اینجا پرسشی که مطرح می‌شود این است که هرگاه نظریه تفسیری شورای نگهبان از قانون اساسی، برخلاف اصول حقوقی ایران (به طور کلی) و اصول قانون اساسی (به طور خاص) باشد، آیا برای قضات لازم‌الاتباع است یا خیر؟

در پاسخ باید گفت که در نظام حقوقی ایران، شورای نگهبان تنها مرجع تفسیر قانون اساسی بوده و هیچ مرجعی از سوی این قانون، برای نظارت بر تفاسیر شورای نگهبان پیش‌بینی نشده است، در نتیجه، قضات ملزم به تبعیت از نظر شورای نگهبان هستند. اگرچه بند ۳ اصل ۱۵۶ قانون اساسی، نظارت بر حسن اجرای قوانین را یکی از وظایف قوه قضاییه دانسته است، اما این بند را باید حمل بر قوانین عادی کرد. هرچند می‌توان گفت که نقد تفاسیر شورای نگهبان که برخلاف اصول صورت گرفته است، زمینه را برای اصلاح تدریجی آن فراهم می‌سازد (صادقی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۵).

نتیجه

اگرچه که ترکیب نظام قانون‌گذاری و اختیارات مجالس کنونی، تغییر قواعد حقوقی را ساده‌تر کرده است؛ ولی به جهاتی که ذکر کردیم، تغییر قوانین و وضع قانون جدید پا به پای تحولات اجتماعی از آن جهت که، نظام حقوقی و اجرایی کشور را با تراکم قوانین مواجه می‌سازد، توصیه نمی‌شود، لذا در همه حکومت‌های مردمی برای دگرگون ساختن نظم حقوقی موجود و دستیابی به آنچه که به ظاهر درست و عادلانه است، دادرسی یا قاضی ناچار به تفسیر است، ولی آنچه که در این مقام در مرحله تفسیر، چه تفسیر قانون اساسی، قانون عادی، مقررات دولتی و عهدنامه‌های بین‌المللی ضروری است، اینکه مفسر باید تا حد امکان مقام انتخابی باشد و قضات و مجریان قایم مقام شایسته‌ای برای تفسیر نیستند، چرا که تفسیر قانون، ارزشی هم سطح قانون موردنظر را دارد و امکان اینکه برای مردم ایجاد حق و تکلیف کند، وجود دارد و هر آنچه که برای مردم ایجاد تکلیف می‌کند، باید توسط خود مردم یا به نمایندگی از آرای عمومی وضع شود. لذا به این سبب است که در نظام‌های دموکراتیک، مقام‌هایی که به تفسیر قانون، مبادرت می‌نمایند، معمولاً مقام‌های انتخابی هستند. نکته اساسی دیگر، روش موجه برای تفسیر مقررات قانون ایران

است که باتوجه به جایگاهی که موازین اسلامی در نظام حقوقی دارد، سیستم تفسیری حاکم در قوانین موضوعه ایران دو لایه است:

۱. سیستم کلاسیک: چنانچه که به موجب اصل اول قانون اساسی، نظام سیاسی حاکم در کشور «جمهوری اسلامی» است، لذا به جهت، تأمین وجه اسلامیت نظام سیاسی، به استناد اصل ۴ و ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری، شرط ارایه تفسیر معقول و متعارف، عدم مغایرت با مبانی اسلام است (منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر).

۲. سیستم ژنتیک: کشف اراده واقعی قانون‌گذار؛ به جهت اختلاف نظری که بین علمای حقوق اسلامی وجود دارد، ضرورت اتخاذ موضع مشخص در عرصه زندگی اجتماعی جهت استقرار نظم و عدالت، ضروری است، لذا بر این اساس، ضرورت اقتضا دارد که نظام حقوقی اسلامی در زمره نظام حقوقی نوشته در آید، مگر در مواردی که مصلحت اجازه انجام این کار را نمی‌دهد (اصول کلی حقوقی، روح قانون، عرف و عادات مسلم).

منابع و مأخذ

۱. امیر ارجمند، اردشیر (۱۳۸۱)، "حقوق اداری (۱)"، تهران، انتشارات دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
۲. _____ (۱۳۸۶)، "تحلیل اسناد و آرای حقوق عمومی"، تهران، تقریرات مقطع دکتری حقوق.
۳. بابایی مهر، علی (۱۳۸۵)، "تفسیر و اصول و مبانی آن در حقوق عمومی"، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
۴. جعفری تبار، حسن (۱۳۸۳)، "مبانی فلسفی تفسیر حقوقی"، چ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۳)، "مقدمه عمومی علم حقوق"، چ نهم، تهران، گنج دانش.
۶. _____ (۱۳۸۷)، "روش جدید در مقدمه عمومی علم حقوق"، چ اول، تهران، گنج دانش.
۷. دیلمی، احمد (۱۳۸۲)، "بایسته‌های تفسیر قوانین"، چ اول، قم، انتشارات دانشگاه قم.
۸. شریف، مهدی (۱۳۸۴)، "تأملاتی در باب تفسیر قانون در حقوق ایران"، اصفهان، انجمن علمی دانشجویان حقوق دانشگاه اصفهان.
۹. صادقی، محسن (۱۳۸۴)، "اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه"، چ اول، تهران، نشر میزان.
۱۰. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۷۷)، "حقوق اداری"، چ چهارم، تهران، انتشارات سمت.
۱۱. _____ (۱۳۸۲)، "آزادی‌های عمومی و حقوق بشر"، چ سوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. عراقی، عزت الله (۱۳۸۱)، "حقوق کار"، چ اول، تهران، نشر میزان.
۱۳. فانی، کامران؛ مرادی، نورالله (۱۳۸۳)، "دایره‌المعارف دمکراسی"، تهران، کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.
۱۴. قاضی شریعت‌پناهی، ابوالفضل (۱۳۷۷)، "بایسته‌های حقوق اساسی"، چ سوم، تهران، نشر دادگستر.
۱۵. قیاسی، جلال‌الدین (۱۳۷۹)، "روش تفسیر قوانین کیفری"، چ اول، قم، مرکز انتشارات دفتر حوزه علمیه قم.
۱۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۶)، "مقدمه علم حقوق"، چ ۲۲، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۷. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، "فلسفه حقوق"، چ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۸. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۹)، "کلیات حقوق"، چ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار.

۱۹. گلدوزیان، ایرج (۱۳۷۷)، "بایسته‌های حقوق جزای عمومی"، ج اول، تهران، نشر میزان.
۲۰. گواستنی، ریکاردو (۱۳۷۱)، "تأملی پیرامون ضمانت‌های حقوق اساسی و نظریه تفسیر"، مترجم اردشیر امیرارجمند، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۰.
۲۱. نوربها، رضا (بی‌تا)، "زمینه حقوق جزای عمومی"، تهران، انتشارات کانون وکلای دادگستری.
22. Barent, Erik (1998), "Introduction of constitution of law", Axford.
23. Bell, John; Boy ronand (1998), "Wittaker, principles of French law", Oxford University Press.
24. Bernitez, unif; jukim Negelias (1998), "General principles of European community of law", printed in Gereat Britain.
25. Edley, chrifopher (1990), "Administrative of law, re-thinking judicial control of bureauracy", Yale University Press.

راهنمای درخواست اشتراك

- چنانچه خواستار اشتراك فصلنامه حقوق خصوصی هستید، برگ اشتراك را كامل و خوانا تکميل نماييد.
- حق اشتراك سالانه با احتساب هزینه پستی، (مبلغ ۵۶۰۰۰ ریال) و بدون احتساب هزینه پستی (۴۰۰۰۰ ریال) را به حساب ۲۱۷۷۰۲۳۵۰۲۰۰۴ سیبا بانک ملی، شعبه مرکزی قم به نام پردیس قم دانشگاه تهران واریز نماييد.
- بریده یا تصویر برگ تکميل شده درخواست اشتراك را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی به نشانی زیر ارسال فرمایيد.
- از ارسال وجه نقد بابت اشتراك خودداری نماييد.
- در صورت تغییر نشانی، دفتر مجلات را از نشانی جدیدتان آگاه سازيد.
- در صورت عدم دریافت نشریه تا ۱۵ روز پس از انتشار آن، موضوع را از طریق امور مشترکین با تلفن ۰۲۵۱-۶۱۶۶۳۳۳ پیگیری کنید.
- قم، بلوار دانشگاه (جاده قدیم تهران)، پردیس قم، دانشگاه تهران، دفتر مجلات علمی، امور مشترکین.
- تصویر رسید بانکی را تا پایان دوره اشتراك نزد خود نگه دارید.

.....

برگ درخواست اشتراك فصلنامه حقوق خصوصی

نام و نام خانوادگی / مؤسسه:

شغل / نوع فعالیت:

میزان تحصیلات:

نشانی:

تلفن:

کد پستی: صندوق پستی:

شماره‌های مورد تقاضا:

تاریخ تکمیل فرم: امضا:

